

بسم الله الرحمن الرحيم

فلسفه

درس 7

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت ششم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در جهان غرب

(قسمت اول)

مقدمه :

قبل از شروع در بیان مکاتب فلسفی مغرب زمین ، دو نکته مقدماتی را از نظر شما می گذرانیم :

نکته اول : از آنجا که تاریخ اروپا به صورت کلی به سه دوره "عصر قدیم" ، "قرون وسطی" و "عصر جدید" تقسیم شده است ، ما تاریخچه فلسفه در اروپا را نیز به سه بخش به شرح ذیل تقسیم می کنیم :

- مکاتب فلسفی اروپا در عصر قدیم.
- مکاتب فلسفی اروپا در قرون وسطی.
- مکاتب فلسفی اروپا در عصر جدید.

نکته دوم : به هنگام مطالعه و پژوهش در زمینه فلسفه جهان غرب در عصر جدید ، به دو اصطلاح "فلسفه انگلیسی" و "فلسفه اروپایی" برخورد

می کنیم. رقابت میان این دو مشرب فکری ، در انتقادات طرفین از یکدیگر آشکار است.

مقصود از فلسفه انگلیسی ، فلسفه تحلیلی است که معمولا در کشورهای انگلیسی زبان (آنگلو - ساکسون) رواج داشته و دارد. این مکتب ، به منطق ریاضی و تحلیل زبان اهتمام می ورزد. "برتراند راسل" ، متولد سال 1872 میلادی و درگذشته سال 1970 میلاد ، یکی از سردمداران این مشرب فکری می باشد.

مقصود از فلسفه اروپایی که گاهی "فلسفه قاره ای" نامیده می شود ، عبارت است از فلسفه غیر تحلیلی که عمدتا در کشورهای اروپایی دیگر مانند آلمان و فرانسه رواج داشته و دارد. این مکتب ، علاوه بر مباحث عمده دیگر فلسفی ، شامل نظریاتی پیرامون سیاست ، تاریخ ، طبیعت ، دین ، ادبیات ، روانشناسی و امثال آن می باشد.

منتقدان فلسفه تحلیلی ، به خاطر انتزاعی بودن محض و ذهنی بودن مفاهیم آن و نپرداختن به احساسات و عواطف و واقعیت های زندگی ، فلسفه اروپایی را بر فلسفه انگلیسی ترجیح می دهند.

البته بعدها ، مباحثی مانند فلسفه اخلاق ، فلسفه سیاسی ، فلسفه دین ، متافیزیک تحلیلی و زیبایی شناسی نیز ، در فلسفه تحلیلی مطرح گردیده است.

اینک پس از توضیح دو نکته مقدماتی مذکور ، به شرح تاریخچه مکاتب فلسفی در جهان غرب می پردازیم . مقصود ما از فلسفه در "اروپا" ، شامل مکاتب فلسفی غرب در تمام قاره مذکور ، اعمّ از کشورهای انگلیسی زبان (آنگلو - ساکسون) و همچنین ، سایر کشورهای این قاره مانند آلمان ، فرانسه ، ایتالیا و غیر آن می باشد.

مکاتب فلسفی اروپا در عصر قدیم

در درسهای پیشین ، تاریخ فلسفه در یونان از نظر شما گذشت و به این نکته اشاره شد که پس از فروپاشی آتن و انضمام یونان به قلمرو ایتالیا در سال 146 قبل از میلاد ، وقفه ای اسفبار در سیر تحولات فلسفه یونان به وجود آمد. پس از بروز این دوران سخت برای فلاسفه آتن ، جمعی از آنان به اسکندریه سفر کردند و جمعی از آنان نیز به شهر "رُم" در ایتالیا مهاجرت نمودند. مکاتب فلسفی مذکور در شهر رُم ، عمدتاً در خدمت خطابه ، حقوق و شعر قرار گرفتند.

تاریخچه فلسفه اروپا در عصر قدیم ، این دوران انتقالی فلسفه از آتن به رم را به عنوان نقطه عطفی در سیر تحولات فلسفه اروپا در بر می گیرد و تا اواسط قرن چهارم میلادی ادامه می یابد.

برخی از فلاسفه یونانی که به اسکندریه و شام رفته بودند ، مکاتب فلسفی جدیدی را مانند مکتب "نوافلاطونیان" تأسیس کردند. بنیانگذار این مکتب "آمونیوس ساکاس" بود . پس از وی ، شاگردش "افلوپین" ، متولد سال 205 میلادی ، به آموزش مکتب یادشده پرداخت و سر انجام در سنّ چهل سالگی به شهر رم در ایتالیا مهاجرت کرد و مدرسه ای را برای آموزش فلسفه در آن شهر تأسیس نمود. وی در سال 270 میلادی از دنیا رفت.

حقیقت ، از دیدگاه افلوپین ، امری واحد است که با دو سلسله منسجم با دو حرکت نزولی و صعودی تبیین می گردد. حرکت اول ، از وحدت به کثرت و مبتنی بر خلاقیت ذاتی است که به موجب آن ، مرتبه فوقانی ، مرتبه فروتر خود را ایجاد می کند. اما حرکت دوم ، از کثرت به وحدت است و در پرتو آن ، هر نفس به اصل الهی خود باز می گردد. در رأس هرم نظام افلوپین ، اصل متعالی نخستین قرار دارد که "احد" نامیده می شود و غیر قابل توصیف است. بعد از مرتبه "احد" ، دو اقبوم قرار دارند که عبارتند از عقل کلی و نفس کلی.

پس از افلوپین ، شاگرد او "فرفریوس" متولد حدود سال 232 یا 234 میلادی ، به تشریح و تفسیر تعالیم پیچیده استاد خود پرداخت. پس از وی نیز ، شاگردش "یامبلی خوس" (Iamblichus) به تدریس فلسفه همت گماشت و

همانند استادش ، پس از مرگ افلوپین ، به شهر رم مهاجرت کرد و در آنجا به آموزش فلسفه پرداخت.

نقطه عطف دیگری که در تاریخ فلسفه دوران قدیم اروپا به چشم می خورد ، ورود آئین مسیحیت به اروپا و نقش بارز آن در شکل دادن به مکاتب فکری این قاره ، از قرن سوم میلادی است. قبل از انتقال مسیحیت به اروپا ، برخی از فلاسفه مسیحی در اسکندریه تلاش کردند تا فلسفه افلاطونی را با علم کلام مسیحیت هماهنگ سازند. برخی از این فلاسفه عبارت بودند از : "کلمنس" (Clement) ، متولد سال 150 میلادی و متوفای سال 213 میلادی ، و "اریگنس" (Origen) ، متولد سال 185 و متوفای سال 254 میلادی. بنا بر این، آئین مسیحیت به همراه مکاتب فکری خود به اروپا وارد گردید و تحولاتی را از اواسط قرن سوم میلادی در اروپا به وجود آورد و این سیر تحوّل ، تا دیر زمانی پس از عصر قدیم ، در طول تاریخ این قاره ، اعم از قرون وسطی و بعد از آن ادامه یافت.

بنا بر این ، پس از انحطاط فلسفه در یونان ، سه عامل اساسی به شرح ذیل، موجب شکل دهی مجدد تفکرات فلسفی در عصر قدیم اروپا گردید :

- مهاجرت فلاسفه به صورت مستقیم از آتن به رم.
- مهاجرت مجدد برخی از فلاسفه از اسکندریه و شام به رم.
- ورود آئین مسیحیت و مکاتب کلامی آن به قاره اروپا.

مکاتب فلسفی اروپا در قرون وسطی

تاریخچه فلسفه در قرون وسطی ، دوره ای طولانی به مدت بیش از هزار سال، یعنی از اواخر قرن چهارم میلادی تا سال 1450 میلادی را دربر می گیرد.

یکی از ویژگی های فلاسفه معروف دوران مذکور این است که نوعا از روحانیون و رجال دینی مسیحی محسوب شده و بدین جهت ، در صد

هماهنگ ساختن فلسفه با مذهب مسیحیت و پاسخ دادن به شبهات ملحدان زمان خود بوده اند.

ویژگی دیگر فلسفه در قرون وسطی ، توجه خاص مکاتب این دوران به "منطق" و "تحلیل زبان" بوده است.

در آغاز قرون وسطی ، مکتب فلسفی افلاطون ، بیش از همه مورد توجه حکماء آن دوران بود. اما از زمانی که کتاب های ارسطو نیز به زبان لاتین ترجمه و منتشر گردید ، دیدگاه های وی در دانشگاه ها تدریس گردید و به عنوان نظریاتی نو ، مورد توجه فلاسفه اروپا قرار گرفت.

بارز ترین فیلسوف این دوران که در اوائل قرون وسطی می زیست ، "اگوستین قدیس" که "اگوستینوس" نیز نامیده می شود ، متولد سال 354 و متوفای سال 430 میلادی است. وی در شمال آفریقا به دنیا آمد و در سال 383 میلادی به شهرهای رم و میلان در ایتالیا مهاجرت نمود و با فلسفه های افلاطونی، اپیکوری، رواقی و نو افلاطونی آشنا گردید. او در سال 395 میلادی به مقام اسقفی رسید.

وی در اواخر عمر خود به شمال آفریقا بازگشت و در همانجا بدرود حیات گفت. کتاب های معروف وی در این زمینه عبارتند از "اعترافات" و "مدینه الهی". اگوستین از مکتب افلاطون تأثیر زیادی پذیرفته بود و تلاش می کرد تا آن نظام فلسفی را با اندیشه های آئین مسیحیت هماهنگ سازد.

از دیدگاه او ، عقل انسان نمی تواند به همه حقائق پی ببرد و انسان باید به عیسی مسیح ایمان بیاورد و از این طریق ، حقائق جهان در نزد او آشکار گردد. این طرز تفکر ، ناشی از اندیشه مسیحی است که انسان را اراده ای معرفی می کند که عقل بر او افزوده شده است. و بر این اساس از نظر مسیحیان، اول باید به مسیح ایمان بیاورد و سپس بیندیشد.

پس از درگذشت اگوستین ، وقفه ای طولانی و رکودی شدید در زمینه فلسفه در اروپا به وجود آمد و تا قرن نهم میلادی ، تنها یک فیلسوف بلند مرتبه در اروپا

به نام "**جان اسکاتلندی**" ظهور کرد. رکود و انحطاط فلسفی پس از مرگ این دانشمند نیز تا قرن یازدهم میلادی ادامه یافت.

در قرن یازدهم ، با فیلسوف دیگری به نام **آنسلم** (St. Anselm) ، متولد سال 1033 یا 1034 میلادی و متوفای سال 1109 میلادی برخورد می کنیم که در سلک روحانیت مسیحی وارد گشت و در سال 1093 به عنوان سر اسقف کانتربری تعیین گردید. از وی ، سه کتاب در باره وجود خدا و اثبات آن و راه رستگاری از طریق عیسی مسیح به جا مانده است.

پس از آنسلم ، دوباره بازار فلسفه در اروپا رونق گرفت و فلاسفه معروف دیگری مانند "آبلار" (Abelard) در قرن دوازدهم و "راجر بیکن" (Roger Bacon) در قرن سیزدهم و "ویلیام آکمی" (William of Ockham) و "دانس اسکوتوس" (Duns Scotus) در قرن چهاردهم ظهور کردند.

توماس آکویناس ، متولد سال 1225 میلادی در ایتالیا و متوفای سال 1274 یکی دیگر از بزرگترین فلاسفه قرون وسطی محسوب می شود. وی عضو گروه مذهبی "دومینیکن" بود و در سلک راهبان در آمد و در عین حال ، دارای تحصیلات دانشگاهی در رشته های علمی معاصر خود بود. از این فیلسوف مذهبی ، کتاب های بسیاری منتشر گردیده و مهمترین آنها عبارتند از : "مجموعه علم کلام" و "مجموعه در ردّ کافران" که تحت عنوان حقانیت مذهب کاتولیک ، ترجمه و چاپ گردیده است.

آخرین متفکر طراز اول اروپا در قرون وسطی **جان ویکلیف** (John Wyclif) ، متولد سال 1320 و متوفای سال 1384 میلادی بود که به عنوان مصلح دینی در انگلستان شناخته می شود. وی کشیشی آشنا به مبانی فلسفی بود که کتاب تورات و انجیل را برای اولین بار به زبان انگلیسی ترجمه کرد و با قدرت رسمی کلیسای معاصر خود به مخالفت برخاست.

مکاتب فلسفی اروپا در عصر جدید

مقصود از عصر جدید ، شامل دوران رنسانس می گردد و تا زمان معاصر ادامه می یابد.

واژه رنسانس (Renaissance) که به معنای "نوزایی" است ، به دوره یکصد و پنجاه ساله از تاریخ اروپا در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی اطلاق می شود که طی آن ، تحولات فرهنگی مهمی در زمینه دانش ، مذهب ، فلسفه ، هنر و ادبیات مغرب زمین پدید آمده است. دوران رنسانس ، از سال 1450 تا 1600 میلادی را در بر می گیرد. این عصر نوزایی ، حدّ فاصل و دوران گذار میان قرون وسطی و دروران معاصر می باشد. در این نوشتار ، ما تنها به تحولاتی که در این برهه از زمان ، در حوزه فلسفه رخ داده است می پردازیم.

چنانکه قبلا اشاره کردیم ، انسان از دیدگاه مسیحیت ، در مرحله اول موجودی صاحب اراده است و در مرحله دوم ، دارای عقل و قدرت استدلال می باشد. بر اساس این تفکر مسیحی ، راه نجات انسان از طریق اراده او خواهد بود و نه از طریق تعقل و استدلال و بنا بر این ، ایمان مقدم بر عقل است. برخی از متفکران مسیحی در قرون وسطی مانند "اگوستین" و "توماس آکویناس" تلاش کردند تا به نحوی میان ایمان و عقل ، نوعی هماهنگی ایجاد کنند ، اما در قرن چهاردهم میلادی ، یعنی در اواخر قرون وسطی ، متکلمان مسیحی به انکار قدرت عقل و استدلال در ادراک کلیات پرداختند و فلسفه را از صحنه کنار زدند. به همین جهت ، "ژیلسن" که از ناقدان فلسفه غرب است ، این برهه از پایان قرون وسطی را دوران "تئولوژیسم" می نامد که الهیات مسیحی در آن دوره ، اصالت عقل و فلسفه را انکار نموده است.

این حرکت افراطی متکلمان مسیحی در نفی قدرت عقل برای درک کلیات ، موجب پدید آمدن نهضت رنسانس در زمینه فلسفه گردید و در برابر مکاتب کلامی استدلال ستیز مسیحیت ، مکاتبی مبتنی بر اصالت عقل و استدلال به وجود آمدند. دستاوردهای علمی دیگر دوران رنسانس نیز ، زمینه را برای رشد فلسفه در آینده مهیا ساخت.

به قول "برتراند راسل" در کتاب "تاریخ فلسفه اروپا" : "رنسانس دوران دستاوردهای بزرگ در فلسفه نبود اما کارهای معینی انجام داد که مقدمات اساسی برای امور بزرگی بود که در قرن هفدهم بوقوع پیوست. در وهله اول ، رنسانس سیستم متحجر "اسکولاستیک" قرون وسطی را که مانع تفکر روشنفکرانه و پویا می شد در هم شکست. رنسانس مطالعه افلاطون را احیا کرد و نتیجتاً حداقلی از تفکر مستقلانه را طلب می کرد که بتواند بین افلاطون و ارسطو انتخاب کند. در مورد افلاطون و ارسطو ، رنسانس دانش دست اول و اصلی را ارتقا داد که بری از شائبه های مفسران عرب و نئو افلاطونی بود. مهمتر از اینها ، رنسانس ، فعالیت فکری و روشنفکرانه را بعنوان یک جسارت روشنگرانه اجتماعی تشویق و ترغیب کرد که در تقابل با تفکر مذهبی و رهبانی برای حفظ اورتودکسی از پیش تعیین شده ، قرار داشت".

فلاسفه و متفکران معروف این دوران ، عبارتند از :

"**اراسم**" (Erasmus) ، فیلسوف هلندی ، متولد سال 1466 و متوفای سال 1536 میلادی. نظر به آزادگی این فیلسوف در بیان اندیشه ها و نوشتارهایش، بسیاری از کتب وی به دستور واتیکان ، ممنوع یا منهدم گردید.

"**فرانسس بیکن**" (Bacon)، فیلسوف و طبیعی دان انگلیسی ، متولد سال 1561 و متوفای سال 1626 میلادی. وی نیز به مخالفت با مبانی فکری قرون وسطی پرداخت . کتاب های معروف وی عبارتند از : "پیشرفت علوم" ، "تاریخ هنری هفتم" و "آنلانتیس جدید".

"**نیکولو ماکیاولی**" (Machiavelli) ، نویسنده و فیلسوف سیاسی ایتالیایی ، متولد سال 1469 و متوفای سال 1527 میلادی. کتاب های معروف وی عبارتند از : "شهریار" و "هنر جنگ". وی معتقد بود که برای حفظ قدرت ، حاکم باید بی رحم باشد و به منظور رسیدن به هدف خود ، از هیچ عمل ناشایستی ابا نکند.

همچنین "توماس مور" (Thomas More) ، متفکر و عالم مذهبی انگلیسی ، متولد سال 1478 و متوفای سال 1535 میلادی ، از جمله متفکران قرن شانزدهم می باشد. یکی از کتاب های معروف او "آرمان شهر" است. وی به دستور پادشاه انگلستان به زندان و مرگ محکوم شد و پس از تحمل حبس، سر انجام به قتل رسید.

ادامه مبحث تاریخ فلسفه در جهان غرب پس از قرن شانزدهم را در درس بعد ، ملاحظه فرمایید.